

## غزلی ملمّع از ناصرالدین خطیب شفغوی

به سه زبان عربی، فارسی و شیرازی

علی اشرف صادقی (عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

**چکیده:** زبان مردم شیراز تا اواسط قرن نهم گویش خاصی بوده که با فارسی تفاوت داشته است. این گویش دنباله یکی از گویش‌های فارسی میانه بوده و شیرازیان آن را شیرازی می‌نامیده‌اند. کهن‌ترین نمونه این اشعار از قطب‌الدین شیرازی، سعدی، حافظ، شمس پُسر ناصر، شاه داعی شیرازی، ابواسحاق شیرازی است که هر کدام سروده‌های کوتاه و بلندی به این گویش دارند. از ویژگی‌های این گویش وجود ساخت گُنایی (ارگتیو) از ماضی ساده افعال متعدی است. دیگر تبدیل g پایانی کلمات بعد از مصوت a، و شاید سایر مصوت‌ها، به y (غ) است. در این مقاله، تنها غزل ملمّع یا مثلی که از ناصرالدین خطیب باقی مانده و یک بیت از سه بیت آن به شیرازی است شرح و معنی شده است.

**کلیدواژه‌ها:** شیرازی قدیم، گویش‌های ایرانی، خطیب شفغوی

در جنگ بیاضی معروف به بیاض تاج‌الدین احمد وزیر که در سال ۷۸۲ کتابت شده<sup>۱</sup>، غالب بزرگان قرن هشتم نوشته‌ها، اشعار، یادداشت‌ها و نکات دیگری از خود یا دیگران را با خط خود نوشته‌اند. تعداد این نوشته‌ها متجاوز از ۸۰ فقره است. این جنگ سال‌ها در شهرداری اصفهان نگهداری می‌شده، اما در سال ۱۳۵۰ به کتابخانه دانشگاه اصفهان منتقل شد و در ۱۳۵۳ به یادگار پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی که در اصفهان تشکیل شد، زیر نظر ایرج افشار و مرتضی تیموری از سوی انتشارات دانشگاه اصفهان به صورت عکسی منتشر شد. تهیه‌کننده این جنگ تاج‌الدین احمد از وزرای فارس بوده و به خواهش او دانشمندان و بزرگانی که در آن ایام در آن خطه بوده‌اند مطالب خود را در آن نوشته‌اند (مثلاً نک: ص ۳۱۳). جامع جنگ نام آن را کنزالجواهر من لطایف‌الاکابر نهاده است (ص ۵). بنابراین مطالب این جنگ منعکس‌کننده اوضاع ادبی و علمی خطه فارس در قرن هشتم است. فهرست این جنگ را نخستین بار محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، در سال ۱۳۴۴، در شماره ۸ از سال دوم مجله وحید، ص ۵۰-۵۶، سپس محمدتقی دانش‌پژوه، در ۱۳۴۸، در فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۶۸۴-۶۹۱، بار سوم، مرتضی تیموری در مقدمه چاپ عکسی این کتاب، در صفحات ۹-۱۵ و بار چهارم، علی زمانی علویجه در مقدمه چاپ حروفی کتاب در سال ۱۳۸۱، ص ۱۶-۳۵، با تفصیل بیشتر، به چاپ رسانیده‌اند.

در این جنگ (ص ۳۴۶-۳۴۹)، در ضمن مطالب ناصرالدین خطیب، قصیده ملمعی در ۳۹ سطر در مدح مظفرالدین شبلی خلدالله سلطانه آمده است. نام کامل این ناصرالدین خطیب در پایان مطالب او (ص ۳۵۱) چنین نوشته شده است: «یحیی بن هبة‌الله بن یحیی الملقب بالناصر الخطیب الشفعی<sup>۲</sup> نسباً». تاریخ کتابت مطالب او نیز ۷۸۲ ذکر شده است. از

(۱) این تاریخی است که حسین بن علی ملقب به علاء قزوینی در صفحه ۳۶۶ جنگ در پایان نوشته خود آورده است، به این صورت: «فی یوم الجمعة العاشر من شعبان المبارک من شهر سنة اثنی و ثمانین و سبعمانه هجرية نبویه». نام این شخص در ص ۳۵۲، در آغاز مطالب او علاء‌المله و الدین قزوینی آمده است.  
(۲) سعید نفیسی (۱۳۴۴: ۱/ ۲۱۴) نام این شخص را «حاجی (!) ناصرالدین حسین بن هبة‌الله بن حسین خطیب معروف به ناصر خطیب شفعی» خوانده است. به نوشته معلم حبیب‌آبادی (۱۳۴۴: ۵۱)، وی منتخبی از این جنگ را در دست داشته است.

آنجا که جامع جنگ یا شخص دیگری، در مقدمه مطالب ناصر خطیب، او را «سحبان زمان و نادره اوان» معرفی کرده، معلوم می‌شود که او در زمان خود به شاعری شهره بوده است. خیام‌پور (۱۳۶۸: ۱/۳۱۲، ذیل خطیب فارسی) او را شیرازی اصل دانسته که در ۷۴۸ مناقب جمال‌الدین ساوی را به نظم درآورده است. این منظومه در ۱۹۷۲ در آنکارا به کوشش تحسین یازیجی به چاپ رسیده است. خیام‌پور در اینجا به ص ۳۱۳ از جلد اول بحث در آثار و افکار و احوال حافظ دکتر قاسم غنی ارجاع داده که از همین قصیده ملمّع سخن رفته است. کتابی که تحسین یازیجی براساس نسخه‌ای منحصر به فرد به نام مناقب جمال‌الدین ساوی به چاپ رسانده بار دیگر براساس همان نسخه خطی، در ۱۳۶۲ در تهران، از سوی حمید زرین‌کوب با نام قلندرنامه خطیب فارسی به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup> نگاهی سطحی به این کتاب نشان می‌دهد که تفاوت میان شعر ناصر خطیب و منظومه خطیب فارسی بسیار زیاد است. خطیب فارسی در شاعری بسیار بی‌مایه بوده، اما ناصر از مقامی بسیار والاتر برخوردار بوده است. مظفرالدین شبلی، که قصیده در مدح او سروده شده، پسر شاه‌شجاع مظفری ممدوح حافظ است که در سال ۷۵۹ به تخت جلوس کرد و در سال ۷۸۶ درگذشت (برای شرح حال شبلی، نک: غنی ۱۳۲۱، مواضع متعددی که در فهرست کتاب، ص ۴۶۶، نشان داده شده است).

قصیده ملمّع مورد بحث در ۳۹ بیت است که ۱۳ بیت آن به عربی، ۱۳ بیت دیگر به فارسی و ۱۳ بیت سوم به شیرازی است. ما در زیر، تمام این قصیده را نقل می‌کنیم و ابیات شیرازی آن را، به سبک ابیات شیرازی قبلی، آوانویسی و ترجمه می‌کنیم و درباره ویژگی‌ها و کلمات آن توضیحات لازم را به اختصار به دست می‌دهیم. اعراب کلمات عربی از کاتب و قائل اشعار است.

۱. اذا تَعَرَّقَ بِالرَّاحِ غُرَّةُ الخَلِّ      بَدَّتْ عَلَيَّ وَرَقَ الوَرْدِ قَطْرَةُ الطَّلِّ  
بس است جان مرا در شرابخانه شوق      بنقل از لب معشوق نکته نقلی

(۱) برای نسخه‌ای دیگر از این کتاب که در کتابخانه مغنيسا در ترکیه نگهداری می‌شود، نک: توفیق سبحانی

مسلمانان و سَرِ جهلُ هِنِ جش شوخش جنن ببرد دل از اهل دل و نااهلی<sup>۱</sup>  
mosalmonân va sar-e jahl hen čaš-e šux-eš  
čonon bebord del az ahl-e del va nâahli

معنی: مسلمانان چشم شوخ او بر سر جهل است، [زیرا] چنان دل از اهل دل به نااهلی ببرد.

در کلمهٔ مسلمانان ân اوّل به on بدل شده و مسلماً ân دوم هم چنین تلفظ می‌شده، چنان‌که کلمهٔ جنن (= چنن) در آغاز بیت دوم نیز مطابق تلفظ این گویش ضبط شده، اما من در آوانویسی از ضبط شاعر پیروی کردم.

۲. مِّنَ الْغَدَايِرِ يَبْدُو شُعَاعٌ طَلَعَتْهَا  
كشمتسه طلعت فی الضّحی من الظّل  
توان به دامن عمر از امید وصلی دوخت گرم بگوش رسد زو حکایتی<sup>۲</sup> وصلی  
کهیز شغل و عملی<sup>۳</sup> دنی و غیر از عشق جیوت اغر نکهان شُهره هم و وی شغلی

ke hiz šoyl va aml-i deni va ğayr az ešq  
če but aġar nagehân šohra ham va višoyli

معنی: زیرا که هیچ شغل و عملی ... به غیر از عشق. چه باشد (شود) اگر ناگهان به بی‌شغلی شهره‌ام.

hiz صورتی است که در فارس به جای هیچ به کار می‌رفته است. در جمله‌ای به کازرونی قدیم از ابواسحاق کازرونی نیز به کار رفته است (نک: صادقی ۱۳۸۳: ۴). تلفظ قدیم‌تر آن hēz بوده است. عمل aml بی‌شک تلفظ شیرازی عمل است. کلمهٔ دنی معلوم نیست چه کلمه‌ای است. در این جایگاه انتظار یک فعل - سوم شخص مفرد مضارع فعل بودن - می‌رود. شاید جزء دوم آن همان نی ni، از nē، به معنی «نیست» باشد. بوت به معنی «باشد» یا «شود» است. نکهان که مسلماً nagehon تلفظ می‌شده، به احتمال قوی، به معنی «ناگهان و به سرعت» است. هم به معنی «ام» از صورت پهلوی این کلمه که hēm است گرفته شده و احتمال دارد که در شیرازی به صورت hem تلفظ می‌شده

(۱) در قرائت غنی و، به تبع او، علویچه چند اشتباه در کلمات این بیت روی داده است.

(۲) «ی» در این کلمه نشانهٔ اضافه است. (۳) اصل: عملمی

است. شاعر می‌گوید: من که به غیر از عشق که بهترین شغل است هیچ شغلی ندارم چه عیبی دارد اگر یکسر به بی‌شغلی شهره شوم.

۳. لَقَدْ يُشْتَتُّ شَمَلِي شَمَالُ صُدْعَيْهَا وَ ثَغْرُهَا بِالْأَكِيهِ نَاطِمِ الثَّبَلِ<sup>۱</sup> (؟)  
دهانش ارچه در اثبات خویش موی شکافت نبود جز سخنش هیچ حجتی عقلی  
و شکل و شیوه غمان دل بیه حالش با که نیست همته لولی<sup>۲</sup> اما و خوش شکلی  
va šekl-o šiva γamân(?) del bebo halâleš bâ  
ke nist hamtay-e luli amâ va xoš šekli

معنی: با شکل و شیوه ... دل ببرد، حالش باد، زیرا که همتای لولی ما به خوش شکلی وجود ندارد.

کلمه غمان در مصراع اول کاملاً مبهم است و به نظر می‌رسد که کاتب روی «ن» آن خط کشیده است. اگر آن را زما بخوانیم، معنی مصراع چنین می‌شود: با شکل و شیوه از ما دل ببرد، حالش باد. بیه مخفف بُرد است و همته مخفف همتای. ضبط اما (= ما) مطابق تلفظ پهلوی این کلمه است. بنابراین زما نیز باید z-amâ خوانده شود و قابل مقایسه است با az amâ در شعر حافظ.

۴. بِقَوْسٍ حَاجِبِهَا الْعَيْنُ فَرَّقَتْ سَهْمًا  
ز تیر غمزه او جان نمی‌برم دانم  
مِنْ الْجُفُونَ وَ قَلْبِي مَوَاقِعُ النَّصْلِ  
که خود معاینه پیداست ناوک قتلی<sup>۳</sup>  
بِوَا أَكْنَدُ وَ إِيرَهُ سَبْرُشِ بَدُ فِعْلِي  
mafekibor (?) do'iyi mo-za âsmon bayemen  
bevâ akando va irah sebarš-e bad fe'li

معنی: ... دعایی از من به آسمان به عین (قسم) (؟) بیاید افکندن (؟) یکباره سفارش (؟) بدفعلی (را).

در این بیت، چند کلمه کاملاً ناآشنا است. نخست اولین کلمه بیت است که قرائت آن کاملاً غیرمطمئن است، زیرا معلوم نیست نخستین حرف آن «م» باشد. این کلمه

(۱) این کلمه در نسخه به همین صورت نوشته شده و منظور از آن معلوم نشد.  
(۲) در عکس، فقط اول حرف واو به چشم می‌خورد و قوس پایین آن دیده نمی‌شود.  
(۳) شاعر در اینجا یاء متکلم عربی را به کلمه فارسی الحاق کرده است.

ظاهراً فعل مصراع اول است. دُعی do'i ممال دعا است و «آ» حرف اضافه. moz مرگب است از mo و az، اما آنچه در اینجا انتظار می‌رود m-az است که جزء اول آن ضمیر متصل است، مانند t-az و š-az در اشعار شیرازی سعدی. یمن نیز معلوم نیست چه کلمه‌ای است. آیا همان کلمه یمن به معنی «قسم» است؟ در مصراع دوم نیز کلمات اَکَنَدُ یا اَکَنَد و سَبَرَش نیز ناشناخته‌اند. در بعضی گویش‌های امروز فارس مصدرها به مصوت 0 ختم می‌شوند؛ بنابراین، احتمالاً اَکَنَدُ به معنی «افکندن» است. وَايِرَه در غزل ملمع حافظ نیز به کار رفته و معنی آن «به یکباره» است (نک: ماهیار نوابی ۱۳۴۴: ۸۰؛ همو ۲۵۳۵: ۱۳۵۵). سَبَرَش احتمالاً صورتی از سپارش (= سفارش) است.

۵. تَطْلُ تَأْكُلُ مَالِي بِبَاطِلٍ وَبِهِ      اَلِي فِنَاءِ ذَرِي حَاكِمِ الْوَرَى تُدَلِّي  
سكندر ابن سليمان جم ابن افریدون      كه بحر پادشهی راست گوهری اصلی  
خليفة زدغ و حق شَعْمِ اَيُونِ اِسْلِيم      كَشْ اَسْتَنْغِ اَيْنُ كَعْبِه جَانِبِ قَبْلِي  
xalifa zady va haq ša'm-e ayvon-e eslim  
ke-š âstony-e oy-en ka'ba jâneb-e qebli

معنی: خلیفه‌زاده، به حق شمع ایوان (کاخ) اسلام، که آستانه اوست کعبه، جانب قبله.

زدغ صورت خلاصه شده \*zaday است که از zādag پهلوی گرفته شده است. چنان‌که در بیت ۷ و ۱۵ ابیات شیرازی سعدی شرح داده شد، در گویش شیرازی ag-های پهلوی به ay- بدل شده بوده که بعدها مصوت a نیز از آنها حذف شده است. در مصراع دوم همین بیت، اَسْتَنْغِ از āstānag پهلوی گرفته شده که در آن، یک تحول دیگر، یعنی تبدیل ān به on نیز صورت گرفته است. شعم مقلوب شمع است و اَيُونُ با ān به on، که در این گویش رایج بوده، مشتق از ایوان به معنی «ساختمان و خانه و قصر» است. اسلیم مُمال اسلام است. اماله در این گویش بسیار رایج بوده است، چنان‌که در بیت ۷ نیز دیده می‌شود. ضمیر متصل «ش» در کَش ظاهراً اشتباه کتابتی است، زیرا هیچ مرجعی ندارد و در ساختمان جمله نیز نقشی ایفا نمی‌کند.

۶. مَلِيك مَمْلِكَةِ الْعِزِّ مِنْ لَه شَرْفٌ      بِفَضْلِ خَفْضِ جَنَاحِ الْوَرَى مِنْ الدَّلِّ  
شهی كه كُخَلِ بَصَرِ مِي كَنَد خَاكِ دَرَش      مُجَاوَرَانِ زَوَايَايِ گَنَبَدِ كُحَلِي

بناه خُسْرُونِ مُلْکِ بَرِّ و بحر کِهان      جه روم و جین و خراسان جه تانه و دلی  
panâh-e xosrov-en molk-e(?) barr-o bahr-e gehân  
če rum-o čin-o xorâsân če tâna-vo delli

معنی: ملوک برّ و بحر جهان در پناه خسرو [یعنی ممدوح شاعر] اند، چه [پادشاهان] روم و  
جین و خراسان و چه [پادشاهان] تانه و دهلی.

کلمه ملک در مصراع اول، بی شک خطای کاتب، به جای ملوک است که هم وزن شعر  
آن را ایجاب می‌کند و هم معنای آن. کِهان املای گِهان، مخفف گِهان gēhān پهلوی به  
معنی «جهان» است. تانه در مصراع دوم، نام شهری است در استان مهاراشترا در غرب  
هند، در شمال شرقی بمبئی. تلفظ هندی این نام thāne است، اما در فارسی به صورت تانه  
به کار رفته است (برای منابع اسلامی نک: لغت‌نامه دهخدا که مطالب بیرونی در التفهیم و مستوفی در  
نزهةالقلوب (چاپ لسترنج) و غیره را نقل کرده است). دلی تلفظ هندی نام دهلی است.

۷. هُوَ الْوَلِيُّ و لِلْمُلْكِ عَدْلُهُ وَا لِ  
خدايگان سلاطین شرق و غرب جهان      هُوَ الْعَلِيُّ و لِلدَّيْنِ امْرُهُ مُغْلِي  
مظفر حق و دنیا و ملک و دین شبلی  
شیر نر بشیری فُتْحُ شَاهِ ابوالْحَارِثِ  
که می رست آنه مردیش لاف وی مثلی  
šer-ē nar-en baši(?) fath šâh abolhîres  
ke miraset ana mardiš lâf-e vimesli

معنی: شیر نر است، بشیر (؟) فتح، شاه ابوالحارث، که لاف بی‌مثلی درباره مردی او را  
سزاست.

شیر مخفف šēr است. کاتب رابطه en- را در پایان کلمه نر به صورت تنوین نگاشته  
است. کلمه بشی معلوم نیست چه کلمه‌ای است؛ شاید مخفف بشیر باشد. احتمالاً شاعر  
به این علت او را بشیر فتح نامیده که شاه‌شجاع قبل از کور کردن او، او را روانه بعضی  
از جنگ‌ها می‌کرده است. ابوالحارث کنیه شیر است که طبق قاعده گویش شیرازی اماله  
شده است. هیچ‌یک از مورخین کنیه مظفرالدین شبلی را به صورت ابوالحارث ذکر  
نکرده‌اند و این ظاهراً نخستین مأخذ در این باره است.

۸. حَوَيْتَ يَا مَلِكَ الْمُلْكِ كُلِّ مَكْرَمَةٍ      وَقَدْ اخْطَطَ مِنَ الْخَافِيَاتِ بِالْقَلِّ

زهی ز سایه چتر تو مهر مستعد      خهی ز پایه قدر تو چرخ مستعلی  
کَمُلُکْشَانِ اَتُو مِی دَا و رَسْمِ مَلْکِیْتِ      نِه اُنْ قَبَالَه نُوْشْتَه قَضَاشْ کِه عِدْلِی

ka molk-ešân a to mē dâ va rasm-e molkiyyat  
na ân qabâla nevešta qazâ-š ke edli

معنی: وقتی به رسم پادشاه شدن پادشاهی را به تو می‌دادند، قضا او را در آن قباله نوشته بود که نظیری و مثلی [نداری؟].

ضمیر متصل شان عامل فعل می‌دا است که معادل می‌دادند در فارسی است. «آ» حرف اضافه مشتق از *ō* پهلوی به معنی «به، به سوی» است. نه مخفف انه ana به معنی «اندر، در» است. «ش» در قضاش مفعول فعل نوشته است. منظور از عدلی چندان روشن نیست، زیرا این قسمت از جمله فاقد فعل است. عدل در عربی به معنی «مثل و نظیر» است.

۹. رَأَى عِدَاکَ سُوْفَاً و فِی بَطُونِهِمْ      عَلَی الْحَمِیْمِ مِنْ اَهْوَالِهِنَّ کَالْمُهْلِ  
چو مور از آینه تیغ تو شود پیدا      ز ترس نبض بدانیش تو شود نمکی (؟)  
کَشْمِشِرِ تُو کِلِیلِ دَرِ مَمَالِکِ هِن      بِشَاشْ کِه وَ بَرَه هَر کِه کَانْدِنُ قَفْلِی

ka šemšer-ē to kelil-e dar-ē mamâlek hen  
bešâš kē va bara har ke konod-en qofli

معنی: چون شمشیر تو کلید در کشورهاست، آن را توانایی است (بشایدش) که بازبُرد (= ببرد) هرکسی را که در آنجا [در حکم] قفلی است.

شَمِشِرِ مخفف و مبدل *šamšēr* پهلوی است. کِلِیلِ از کلمه *kilēl* پهلوی به معنی «کلید» گرفته شده است. این صورت هنوز در گویش‌های فارس زنده است. بِشَا مخفف بشاید است. وَبَرَه احتمالاً غلط کاتب، به جای وَبَرَه (= بازبُرد) است، مگر اینکه تصور کنیم که ضمه این کلمه با فتحه بعدی هماهنگ شده و کلمه به وَبَرَه تبدیل شده است. کَانْدِنِ ظاهراً مرکب است از «ک» و اَنْدِ (d) یا اَنْدِ (d) *āno(d)* به معنی «آنجا» و en به معنی «هست». کلمه‌ای که در پهلوی به معنی «آنجا» به کار می‌رود *ānōh* است، اما صورت پارسی این کلمه *ōd* است که در پایان آن، صامت *δ* (= d) هست. بنابراین، به نظر می‌رسد که *ānōh* نیز، در اصل، *\*ānōd* بوده که این کلمه شیرازی دنباله آن است. شاید «ذ» در



اینجا صامت میانجی بوده و این کلمه به صورت آن یا آنُ به کار می‌رفته و در اتصال به مصوت بعدی، «ذ» در آن ظاهر می‌شده است (مقایسه شود با هُذ به جای هو ho در بیت ۱۵ از ابیات شیرازی سعدی، در جایگاه قبل از مصوت).

۱۰. وَصُخْفُ عَضِبِكَ فِي الْحَرْبِ لِلْغَدَى سُوْرٌ  
ز بدخِصّال دو کن هر یکی ز هفت اعضاش  
لِسَانُ رُمَحِكَ آيَاتِهَا لَهُمْ يُمَلِي  
که در نبرد تو نردی است چارده‌خصلی<sup>۱</sup>  
كَخَسْمٍ تَوْبُرُزٍ أَرَسٍ عَقِيقِشِينَ جُمِ جِشْ  
دُمِشْ أَكِشْ كَيْهَ عُمَرُ أَوْزِيَا مَيِ لَعْلِي  
ka xasm-e to por az ars-e aqiqueš-en jom-e češ  
domeš okeš ke ta omr awzayâ may-e la'li

معنی: چون جام چشم خصم تو پر از اشک عقیق رنگ است، دامش (؟) را بکش که می لعل‌گون عمر تو را بیفزاید.

خسم املائی فارسی خصم عربی است. اَرَسُ در پهلوی به معنی اشک است. en، در پایان کلمه عقیق، همان (h)en به معنی «است» است که در بیت قبل هم آمده بود. جُم تلفظ شیرازی جام و چش مخفف و مبدل چشم است. ش به معنی «او را» است، یعنی «او را جام جم» یا «جام چشم او». در اینجا en بعد از ضمیر آمده است. دُم احتمالاً به معنی «دام و تله» است و مراد شاعر در اینجا دامی است که ممدوح او برای کشتن دشمن گذاشته است. «أ» در اَكِش همان پیشوند (h)o است که در بیت ۱ و ۱۵ ابیات شیرازی سعدی هم آمده بود و در شیرازی به جای «ب» علامت مضارع التزامی و فعل امر به کار می‌رفته است. تَه عمر یعنی «عمر تو». اَوْزِيَا فعل دعایی و تمنایی از مصدر افزودن است.

۱۱. عُيُونُ خَصْمِكَ فِي الرَّوْعِ بِالْهَبَا كَدَرَتْ  
ز مُلْكِ تَو سِرِ مَوْتِيسْتِ فَرَقٌ تَا أَنْ مُلْكَ  
و عَيْنُ فَتْحِكَ يَوْمَ الْوَعَا بَلَا غَلٍ  
که خواسته است سلیمان به دعوت هَبَلِي  
أَنْ دُورَةً وَبَرِيكِي أَلَاتٍ هَر مَهْ مَهْ  
که بُو که اَسْبِ تَو كَأُنْدِنْ قَبُولُ وَشْ نَعْلِي  
az on do rah va bariki olât har mah mah

(۱) خَصْل در اینجا به معنی «کعبتین» است، چنان‌که در یک بیت منوچهری که در لغت‌نامه دهخدا آمده نیز دیده می‌شود.

ke bu ke asb/p-e to k-ond-en qabul vaš na'li

معنی: به آن سبب ما [آسمان] هر ماه دو بار به باریکی بالا می‌آید که امید دارد که اسب تو که در آنجا هست (؟) آن را به نعلی قبول کند.

بَریکی مخفف باریکی است. آلات مرکب است از ال به معنی «بالا»، که در پهلوی نیز با تلفظ ul متداول بوده و در سایر اشعار شیرازی نیز به کار رفته است، و آت مخفف آیت (= آید). قبول در اینجا به معنی «قبول کند» به کار رفته است. وَش مرکب است از «و» به معنی «به» و eš که در نقش مفعول صریح به کار رفته و مرجع آن کلمه مه است. نعلی اسم حالت است به معنی «نعل بودن»، که به عنوان مدخول حرف اضافه «و» به کار رفته است. وَش نعلی یعنی «به نعلی اش».

۱۲. لَقَدْ حَصَلَتْ بِفَضْلِ الْآلِهَةِ تَوْفِيقًا      بِه صَخَمَتْ عَلَيِ الْفَضْلِ غَايَةَ الْبَدَلِ  
به فرآفسر و تمکین مسندت نازند      همه جواهر و اجرام علوی و سفلی  
وَبَدْرَقَى جُنِ تَوْهَرُ كُو سَالِحِي هِسْتِنُ      شَه پَش نَدِستْ شِو وُ رُوژْ مُسْحَفِي رَحْلِي  
va badraqa-y jōn-e to har ko sālehi hesten  
ša peš nadest šew-ō ruz moshafi rahli

معنی: به بدرقه جان تو [باد دعای] هرکجا صالحی هست [که] به پیشش شب و روز مصحفی رحلی نهاده است (= قرار دارد).

جُن تلفظ جان در شیرازی است. کو ko از کلمه پهلوی kū به معنی «کجا» گرفته شده است. صالح املائی فارسی صالح است و هستین صورتی است که در شیرازی به جای هست به کار می‌رفته است. شه پش یعنی «در پیشش، به پیشش». نَدِست به معنی «نهاده است» در اشعار شمس پُس ناصر نیز به کار رفته است. sew، چنان‌که در بیت سوم غزل قطب‌الدین شیرازی نیز دیدیم، تلفظ شیرازی کلمه شب است. مُسْحَف نیز املائی فارسی مصحف است.

۱۳. بَقِيَتْ مَا طَلَعَ الشَّمْسُ مِنْ مَشَارِقِهَا      وَ عَشْتُ مَا هَطَلَ الْمُرْنُ قَطْرَةَ الْوَبْلِ  
نمیشه تا که بود چار فصل در هر سال      فصولِ بابِ تواریخِ حکمی وِ مِلِّي  
هزاره باب آنه دفتَرْتِ عُمَرُ بَا يَا رَبُّ      أَرِي رَسِيْلِي سَالِ دِرَازِ جَا فَصْلِي

hezâr bâb ana daftar-et omr bâ yâ rab  
az i resila-ye sâl-e derâz-e ča fasli

معنی: هزار باب در دفترت عمر باد، پروردگارا! از این رساله سال دراز چهارفصلی.

با مخفف باد و چا مخفف چار است. رسیده هم مُمال رساله است. چنان‌که می‌بینیم کلمه سال در اینجا با «س» به کار رفته نه با «ث».

### منابع

- بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، به کوشش ایرج افشار و مرتضی تیموری، اصفهان، ۱۳۵۳.  
خطیب فارسی، قلندرنامه، به تصحیح حمید زرین‌کوب، تهران، ۱۳۶۲.  
خیام‌پور، عبدالرسول، ۱۳۶۸، فرهنگ سخنوران، ج ۱، تهران.  
دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۸، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، تهران.  
دهخدا، علی‌اکبر، و دیگران، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.  
ساوی، جمال‌الدین، مناقب، به تصحیح تحسین یازیجی، آنکارا، ۱۹۷۲.  
سبحانی، توفیق، ۱۳۶۳، «درباره تصحیح قلندرنامه»، نشر دانش، س ۴، ش ۴، ص ۸۵.  
صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۳، «گویش قدیم کازرون»، زبانشناسی، س ۱۹، ش ۱، ص ۴۱-۱.  
غنی، قاسم، ۱۳۲۱، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ج ۱، تهران.  
ماهیار نوابی، یحیی، ۱۳۴۴، «لهجه شیرازی تا قرن نهم هجری»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۷، ش ۱، ص ۷۷-۹۰.  
\_\_\_\_، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵)، مجموعه مقالات، ج ۱، به کوشش محمود طاووسی، شیراز.  
معلم حبیب‌آبادی، محمدعلی، ۱۳۴۴، «جنگ کتابخانه شهرداری اصفهان»، وحید، س ۲، ش ۸، ص ۵۰-۵۶.  
نسخه منحصر به فرد بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، به کوشش علی زمانی علویجه، ج ۲، قم، ۱۳۸۱.  
نفیسی، سعید، ۱۳۴۴، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۲، تهران.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی